

فهرست

سال دوازدهم، شماره ۳، تابستان ۱۳۷۳

با همکاری

علی بنوعزیزی

مقاله ها:

- | | | |
|-----|----------------|---|
| ۴۱۷ | علی بنوعزیزی | پیشگفتار |
| ۴۲۳ | احسان یار شاطر | هویت ایرانی |
| ۴۳۱ | ریچارد ن. فرای | هویت ایرانی در دوران باستان |
| ۴۳۹ | نادر نادریپور | ایرانیان: یکه سواران دوگانگی |
| ۴۷۳ | ویلیام هنوی | هویت ایرانیان از سامانیان تا قاجاریه |
| ۴۷۹ | شاهرخ مسکوب | ملی گرایی، تمرکز و فرهنگ در غروب قاجاریه و طلوع پهلوی |
| ۵۰۹ | جلیل دوستخواه | هویت ایرانی: وهم یا واقعیت؟ |
| ۵۲۱ | احمد اشرف | بحران هویت ملی و قومی در ایران |

گزیده:

- | | | |
|-----|-------------|---------------|
| ۵۵۱ | جراردو نولی | «ایده ایرانی» |
|-----|-------------|---------------|

نقد و بررسی کتاب:

- | | | |
|-----|---------------|---|
| ۵۶۱ | نسرتین رحیمیه | خاطره های پراکنده (گلی ترقی) |
| ۵۶۴ | مجید تهرانیان | «تلویزیون و فرهنگ ایرانی در لوس آنجلس» (حمید نفیسی) |
| ۵۶۸ | امین بنانی | «حماسه و نافرمانی» (دیک دیویس) |

- | | | |
|-----|--|------------------------|
| ۵۷۵ | | کتاب ها و نشریات رسیده |
|-----|--|------------------------|

ترجمه خلاصه مقاله ها به انگلیسی

اثری که باید در خانه هر ایرانی فرهنگ دوستی موجود باشد



ENCYCLOPAEDIA IRANICA

دانشنامه ایرانیکا

جلد هفتم

Volume VII

Fascicle 1: DĀRĀ(B)I- *Dastūr al-Afāzel*

منتشر شد

Mazda Publishers

P. O. Box 2603
Costa Mesa, CA 92626
U. S.A.
Tel: (714) 751-5252

جلیل دوستخواه*

هویت ایرانی

وهم یا واقعیت؟

شکفته همیشه گل کامگار ...
چه باغ و چه دشت و چه دریا، چه راغ
دل و پشت ایرانیان نشکنی
خروش سواران و کین آختن
به اندیشه‌ی بد منه در میان

فردوسی^۱

که ایران چو باغیست خرم بهار
اگر بگنی خیره دیوار باغ
نگر تا تو دیوار او ننگنی
کز آن پس بود غارت و تاختن
زن و کودک و بوم ایرانیان

این حرف چندان تازه‌یی نیست - ولی به بازگفتنش می‌ارزد - که در کار دانش و پژوهش، شک و رزیدن در رسایی و درستی‌ی هریک از دستاوردهای پیشین، شرط بنیادی برای روی آوردن به هر جستار نوینیست. اما این شک و رزی، هنگامی راه‌گشا و یاری‌رسان و رهنمون به دریافتها و برآیندهای تازه خواهد شد که بی هیچ‌گونه پیشداوری و بر پایه‌ی ریشه‌یابی‌ی جزء به جزء داده‌ها و سنجش هر مورد باهمه‌ی یافته‌ها و شناخته‌ها صورت پذیرد. درست در روی آوردن یا پشت کردن به چنین شیوه‌ییست که مرز میان شک علمی و سازنده با گمان‌پردازی‌ی ذهن آشوب و گمراه کننده، باز شناخته می‌شود.

* استاد پیشین دانشگاه اصفهان، ویراستار *دانشنامه‌ی ایران* در بخش ایران‌شناسی‌ی دانشگاه کلمبیا (نیویورک).

برخی از پژوهندگان ایرانی در روزگار ما با رویکرد به روشهای پژوهش دانشگاهی باخترزمین در چند سده‌ی اخیر - که درحوزه‌های فرهنگی ما، راه چندان شناخته و همواری نبوده است - مسئله‌های گوناگونی را در راستای شناخت پیشینه‌ی تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ایرانیان، درونمایه‌ی جستارهای خود قرار داده‌اند. از دیدگاه روش‌شناسی پژوهش، این گرایش نو را باید فرخنده و نویدبخش شمرد و امیدوار بود که کارهای دقیق و سخته با پشتوانه‌ی بررسیهای گسترده و پژوهشهای ژرف، جایگزین کلی‌گوییها و عبارت‌پردازیهایی پاره‌یی از پیشینیان ما شود که پای از چنبره‌ی گفتاورد از دیگران و «این‌ست و جزین نیست» بیرون نمی‌گذاشتند.

ارزشهای تاریخی، فرهنگی و ادبی ایرانیان که بیشتر پژوهشگران پیشین، در تنگنای نگرشهای قومی یا دینی، برخوردیهایی جزم‌اندیشانه و گاه سخت یکسونگرانه با آنها داشته‌اند و برداشتهای آنها به گونه‌ی اصلهایی دگرگونی‌ناپذیر، نسل‌به‌نسل تداوم یافته، اکنون به حق مورد پرسش واقع شده و موضوع پژوهشها و بررسیهای نوین قرار گرفته است. اما متأسفانه برآیند چنین تحقیقهایی - از چندانستنا که بگذریم - در همین گامهای نخست نشان می‌دهد که - به رغم همه‌ی ادعاها - هنوز تا دستیابی به روشهای درست و امروزی، راه درازی در پیش داریم.

درین میان، مسئله‌ی بنیادی "هویت ایرانی" - یا به تعبیر برخی از پژوهندگان "بحران هویت ملی" - در سالهای اخیر محور بحثها و گفت‌وشنودها و موضوع گفتارها و کتابهایی به زبان فارسی و زبانهای دیگر بوده که در ایران و بیرون از ایران نشر یافته است. برخی از اندیشه‌وران به راستی برآنند که با ژرفکاوای هرچه بیشتر در بُعدهای گوناگون تاریخی، فرهنگی، زبانی، اجتماعی و قومی این مسئله‌ی کلیدی و حسّاس، به پاسخی شایسته‌ی انسان امروزی و ایرانی این روزگار دست یابند.^۱ اما کسانی نیز - به رغم ادعای روشمندی و داشتن "دید آکادمیک" و «قصد تشویق روح تحقیق و بسط حوصله علمی در بررسی‌ی تاریخ ایران»^۲ و با همه‌ی طول و تفصیل در بحث و بازگرد به متن‌ها و نوشتارهای کهن و نوین ایرانی و بیگانه - از چهارچوب پیشداوری و انگاشت ذهنی خود بیرون نرفته و همه چیز را به گونه‌یی خودخواسته و درجهت برکرسی‌نشاندن پندارهای خود به کار گرفته‌اند. نتیجه‌ی چنین شیوه‌یی، البته چیزی جز خواستار شدن دلیل برای روشنی آفتاب و سرانجام، انکار واقعیتی ریشه دار و

بنیادی به جای شناخت پیچیدگی‌های آن و در یک سخن، جستن "راه حل مسئله" در "حذف صورت مسئله" نیست!

امروزه هیچ کس نمی‌تواند منکر ارزش و اعتبار نسبی پژوهشهای راستین دانشگاهی شود و از یافته‌های چنین جستارهایی، هراندازه هم که «خلاف آمد عادت» باشد، "کام" نجوید و شادمان نشود. اما تنها با رویکرد به‌پوسته‌ی "دید آکادمیک" هر قدر هم که چشمگیر و خیره‌کننده بنماید و با زدن بر چسب "فقدان درک" بر پیشانی‌ی کسانی که خواسته‌اند در شکی بی‌بنیاد و بنیان‌کن، شک ورزند و افزاری هم جز بحث و برهان و عرضی سندهای معتبر فرهنگی و تاریخی نداشته‌اند، نمی‌توان از هیچ برداشتی دفاع کرد و آن را برکسی نشانند و غیرمعقولانه، منکر محسوس شد.

دیرزمانی ست که در این جا و آن جا می‌خوانیم و می‌شنویم که واژه‌ها و ترکیبیهایی چون "ملت"، "ملیت" و "ملی‌گرایی" به مفهومیهای امروزی آنها، ریشه و پیشینه‌یی در تاریخ و فرهنگ دیرینه‌ی ما ندارد (و به دلیلهای روشن نمی‌توانسته است داشته باشد)؛ بلکه برآیند آشنایی ما با دگرگونیهای اجتماعی در سرزمینهای باختری از چندسده‌ی پیش بدین سوست و این ظهور "ناسیونالیسم" در عصر پیروزی نظام سرمایه‌داری (بورژوازی) ست که چشمها و گوشهای ما را با این گونه واژگان و تعبیرها آشنا ساخته است.

چنین برداشتی از دیدگاه بررسیهای جامعه‌شناختی و شناخت دقیق کلیدواژه‌های بنیادگرفته از جامعه‌های سرمایه‌داری باختر و سپس رایج شده در میان ما درست است^۵ و هیچ رهنمود بنیادی، ما را به بودن چنین مفهومیهای در جامعه‌ی ایران تا پیش از جنبش مشروطه‌خواهی باورمند نمی‌کند. اما از سوی دیگر در سرتاسر پیشینه‌ی فرهنگی سرزمین ما که به هزاره‌های پیش از میلاد می‌رسد، همواره واژه‌ها و ترکیبیهایی چون "ایران"، "ایران ویج"، "ایران‌شهر"، "ایران زمین" و جز آن، با مفهوم و بار معنایی گسترده‌یی در حوزه‌ی زندگی قومهای ساکن پهنه‌ی جغرافیایی کنونی و برخی از سرزمینهای پیرامون آن کاربرد داشته و در نوشتارهای سیاسی و دینی و روایت‌های پهلوانی و سپس متنهای غنایی و عرفانی و تاریخ‌نامه‌ها و کتابهای جغرافیایی گوناگون برای ما برجا مانده است.^۶

ژرفکاوی در یکایک این کاربردها و زمینه و گستره‌ی معنایی‌شان که شرح همه‌ی آنها درین گفتار کوتاه نمی‌گنجد نشان می‌دهد که "ایران" و "ایرانی"، جدا

از آنچه در عصر جدید و بر اثر تلقی و ام گرفته از مفهومی باختری از آن برمی آید، در همه‌ی گذشته‌ی سرزمین ما، معنای شکل یافتگی منشوروار زندگی و فرهنگ و آرمان مشترک مردمان و قومهای گوناگون و بهم پیوسته و یگانه شده‌ی ساکن نجد ایران را در گهر خود داشته است. هنگامی که در یکی از کهن‌ترین یادمانهای اسطوره‌ی ایرانیان، سخن از "فرّ ایرانی" و کشمکش سهمگین میان کارگزاران "دو مینو" بر سردستیابی بر آن می‌رود، پای "آرمان یگانگی" به میان می‌آید که "فرّ ایرانی" برترین نماد و فروزه‌ی آن است.^۶ "زامیاد یشت" سرود کهن اوستایی، گویای آن است که هرگاه مهاجمان "انیرانی" (کارگزاران مینوی ستیپنده و دشمن) از گونه‌ی "اژی دهاک" (ضحاک) و "فرنگر سین" (افراسیاب) بر "فرّ ایرانی" دست یابند، دیگر نشانی از "ایران" و "ایرانی" و زندگی و آبادانی برجای نخواهد ماند. هم ازین روست که ایزدانی چون "آذر" و "آپم نپات" پای در آن کارزار سرنوشت ساز می‌گذارند و "فرّ ایرانی" (آرمان یگانگی) و پایداری قومی و فرهنگ ایرانیان را از چنگال پتیارگان اهریمنی رهایی می‌بخشند.

آنگاه که "داریوش یکم" در یکی از سنگنوشته‌های خویش در "تخت جمشید" خود را "شهریاران شهریار ایران" می‌خواند و بَغ بزرگ، "اهور مزدا"، را نیایش می‌گزارد و از او خواستار می‌شود که این سرزمین (ایران) را از سپاه [دشمن] (انیران) و کمیابی (قحطی) و دروغ در امان نگاه دارد،^۷ باز هم "آرمان یگانگی" و پایداری ایرانیان را در پیش چشم دارد.

هنگامی که "اردشیر بابکان" در همان نخستین سطرهای کارنامه‌ی خود از شهریارهای (Kardak xwday) دویست و چهل گانه‌ی "ایران شهر" در روزگار "اردوان پنجم" سخن به میان می‌آورد و یا در سنگنوشته‌ی خویش در "نقش رستم" و بر سکه‌های خود، از خود با عنوان «شهریاران شهریار ایران» یاد می‌کند، سند مهمی را به گنجینه‌ی تاریخ می‌سپارد که گواه بر بودن گروهی از فرمانروایی‌های کوچک در اتحاد بزرگ "ایران شهر" و هویت مشترک ایرانی در آن هاست.^۸

زمانی که "فردوسی"، خداوندگار حماسه‌ی ملی ایران، از ژرفای دل و جان بانگ برمی‌دارد که: «دریغ ست ایران که ویران شود / گنم پلنگان و شیران شود»،^۹ رویکرد او به همان "آرمان" است.

سده‌ی پس از او، "نظامی" در "گنج" در دورترین کرانه‌ی شمال باختری سرزمین‌های ایرانی، باز هم چشم و دل به همان "آرمان" دارد که با شور و

مهرورزی هر چه تمامتر می‌گوید:

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
چون که ایران دل زمین باشد دل ز تن به بود یقین باشد

در همان زمان، "خاقانی" هنگام دیدار "تیسفون" بر پریشان‌روزی ایرانیان اشک حسرت می‌ریزد و در چکامه‌ی مشهور خود، "ایوان مداین"، از روزگار شکوه و شوکت ایرانیان یاد می‌کند.

گذشته از شاعران، تاریخ‌نگاران و جغرافیایان سده‌های پس از اسلام نیز همچنان از "ایران" و "ایران‌شهر" (یا "شهر ایران") و ایران‌زمین یاد می‌کنند که از آن میان می‌توان به *تاریخ سیستان*^{۱۱} و *نزهة القلوب*^{۱۲} اشاره کرد.

اکنون می‌پرسیم: آیا آن گونه که برخی ادعا می‌کنند^{۱۳} مفهوم یگانگی قومی و ملی و "هویت ایرانی" امری موهوم و از بر ساخته‌های خاورشناسان در سده‌های اخیرست و پدران ما در سرتاسر تاریخمان با چنین مفهومی بیگانه بوده‌اند؟ آیا نویسندگان سروده‌های اوستایی، داریوش هخامنشی، اردشیر بابکان، فردوسی توسی، نظامی گنجی، خاقانی شروانی، صاحب *تاریخ سیستان* و مؤلف *نزهة القلوب* و دیگران از خاورشناسان و «ارزش‌های غربی و استعماری» الهام گرفته بوده‌اند که به هستی‌ی یگانه و درهم تنیده‌ی قوم‌پایی به نام "ایرانی" و سرزمینی به نام "ایران" یا "ایران شهر" یا "ایران زمین" گواهی داده‌اند؟

از آن جا که بودن واژه‌ی "ایران" و ترکیب‌های گوناگون آن در همه‌ی یادمان‌های فرهنگی ما انکارکردنی و نادیده‌گرفتنی نیست، مدعیان تأثیرگذاری خاورشناسان و "سیاست‌های استعماری" و «عقاید ناسیونالیستی تازه به دوران رسیده» در پدید آمدن مفهوم "هویت ایرانی"^{۱۴} ناگزیر شده‌اند که برای اثبات مدعای خود، به مفهوم‌زدایی از واژه‌ی "ایران" دست بزنند و با برداشتهایی که - برخلاف ظاهر آنها - روش دانشگاهی و پشتوانه‌ی پذیرفتنی ندارد، این شبهه را برانگیزند که گویا "ایران" (و در برابر آن "انیران") در روزگاران گذشته مفهوم و بار معنایی دیگری داشته است. از جمله بدین دستاویز چنگ زده‌اند که موبدان زرتشتی و شاهان ساسانی، "ایران" و "انیران" را به ترتیب به مفهوم "مزدآپرست" (زرتشتی) و "دیو پرست" (دشمن دین زرتشتی) به کار برده‌اند.

می‌گوییم: "اردشیر بابکان" شهریار یی خود و دودمان ساسانی را بر بنیاد

باورمندی جزئی به دین زرتشتی پایه گذاشت و شهریار و دین را از یکدیگر جدایی ناپذیر می‌دانست^{۱۵} و موبدان زرتشتی نیز با او همدست و همدستان بودند. پس اگر آنان میان "ایرانی" و "مزداپرست" (زرتشتی) به گونه‌یی این همانی قایل بودند، جای شگفتی نیست. اما آیا خواستهای شهریاران و پیشوایان دینی به تنهایی می‌تواند بیانگر چگونگی هویت قومی و ملی ایرانیان باشد؟ کدام پیشوای دینی یا پشتیبان و رواج‌دهنده دین را در طول تاریخ و در دینهای گوناگون می‌شناسیم که همه چیز و از جمله هویت قومی و ملی مردم سرزمین خود را به سود دین و نهادهای دینی مصادره نکرده باشد؟ اما آیا همه مردم ایران و قومهای ایرانی در آن روزگاران نیز به اینهمانی "ایران" و "دین زرتشتی" باور داشتند و هویت دیگری برای خود نمی‌شناختند؟ همه داده‌های تاریخی و فرهنگی، پاسخی ست منفی به این پرسش و دست‌رذیست بر سینهی انکارکنندگان "هویت ایرانی". مگر "گشتاسب" - آن گونه که در شاهنامه آمده است - شهریار و آرمانی "کیخسرو" را که بنیادی جز "هویت ایرانی" نداشت (و یشتهای کهن اوستا گواه این مدعاست) به بهانهی رواج دادن دین زرتشتی به دستگاهی پُر از فریب و خودکامگی بدل نکرد؟ اما آیا رستم، نماد تمام عیار آزادگیی همه قومهای ایرانی و "هویت ایرانی" بند پُرننگ و عار آن "خدایو شریعت پناه"^{۱۶} را که مفهومی جز انکار "هویت ایرانی" نداشت بر خود (و در واقع بر ایرانیان) پذیرفت؟ هرگاه همه ایرانیان برین باور بودند که "ایران" مفهومی جز دین زرتشتی ندارد، پس روایت‌های پهلوانی کهن که برترین فروزه "هویت ایرانی" ست، چگونه و در کجا به دور از چشم موبدان و شاهان تازیانه و شمشیربردست، یکسره بر بنیاد آرمان "هویت ایرانی" و خالی از هرگونه جزم باور و دینی شکل گرفت و "گشتاسب" ستوده ترین و آرمانی ترین شهریار در متن های دینی زرتشتی، با چهره‌ی خودکامه‌یی جاه‌پرست و سنگدل و پسرکش به وصف درآمد؟^{۱۷} آیا در دوره‌های پیش و پس از ساسانیان نیز کسی - جز پیشوایان دینی و شاهان همدست آنان و پیروان جزم باور ایشان - به اینهمانی "ایران" و "دین زرتشتی" باور داشت؟

پیش کشیدن بحث نژاد و حوزه‌ی جغرافیایی و زبانها و گویشهای رایج در سرزمینهای ایرانی در طول تاریخ نیز چستی مسئله را دگرگون نمی‌کند. آشکارست که قلمرو فرمانروایی شهریاران ایرانی یا فاتحان فرمانروا بر ایران در دوره‌های مختلف یکسان نبوده و گاه به چندین برابر گستره‌ی کنونی می‌رسیده

است. نژادها و ویژگی‌های قومی ایرانیان، یعنی همه‌ی کسانی که در درازنای تاریخ و امروز - به تأکیدی بیشتر از همیشه - خود را "ایرانی" و زادبوم خویش را "ایران" خوانده‌اند و می‌خوانند، نیز دست‌نخورده و یک‌پارچه نیست و ترکیبی‌ست از نژادها و قومهای گوناگون که "آریایی" تنها یکی از آن‌هاست. واقعیت بودن زبانها و گویشهای رایج در میان ساکنان حوزه‌های جغرافیایی ایران کهن و محدوده‌ی جغرافیایی کنونی هم نمی‌تواند دستاویز نادیده گرفتن "آرمان مشترک ملی" و انکار "هویت ایرانی"ی همه‌ی آنان در یک گستره‌ی فرهنگی (و نه لزوماً محدوده‌ی جغرافیایی ثابت و معینی) باشد.

ایرانیانی که امروز در مرزهای رسمی و شناخته‌ی ایران کنونی به سر می‌برند یا آنان که به هر دلیل در سرزمینهای دیگر روزگار می‌گذرانند اما خود را به تمام و کمال وابسته و حتّاً شیفته و شیدای "هویت ایرانی" می‌دانند، چه آذربایجانی باشند، چه کُرد، چه فارس، چه گیلک، چه بلوچ، چه از هر گروه یا تیره و تبار قومی دیگر و به هر زبان یا گویشی که سخن بگویند و پیرو هردین یا مذهبی که باشند، در یک "آرمان" والا مشترکند و آن هم "هویت ایرانی"ست که از یک سو ریشه در عمق تاریخ دراز و کهن این مرز و بوم دارد و هزاران شاهد و سند پشتیبانی آن‌ست، و از سوی دیگر در ژرفای دل و جان هریک از آنان نقش بسته و با هیچ افسونی هم زدودنی نیست. ما همه "آریایی" و "فارسی‌زبان" و "زرتشتی" یا "مسلمان" نیستیم؛ اما هرکه و هرچه هستیم، همه خود را "ایرانی" می‌دانیم.

امروز شما از هر ایرانی که در هر نقطه از ایران و یا هر گوشه از جهان زندگی می‌کند، هویت او را جویا شوید، بی‌درنگ خواهد گفت "ایرانی" و هیچ گاه در نخستین برخورد، سخنی از قوم یا گروه یا فرقه یا مذهبی که نام آن جای "ایران" را بگیرد، نخواهد گفت؛ مگر آن که در صدد پرسش از جنبه‌های فرعی هویت او برآمده باشید. همین ایرانی، اگر از شما بشنود که ایرانی بودن وی را امری جدید و برساخته‌ی بیگانگان غرض‌ورز و سیاست باز می‌دانید که «ریشه‌یی کهن ندارد و تنها در یکی دو قرن اخیر ابداع شده و به تدریج تطوّر یافته است»^{۱۸} هرگاه خشمگین نشود، بی‌گمان با ریشخندی رندانه به شما خواهد گفت:

بودم آن روزمن از طایفه‌ی ذردکشان که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان

جز آن چه گفتیم، "هویت ایرانی" در طول تاریخ و تا به امروز جلوه ها و نمودهای گوناگون داشته است و دارد و همه‌ی مرزها و تنگناهای قومی و مذهبی و جغرافیایی و زبانی را هم درنور دیده است. شیخ روزبهان بقلی شیرازی، عارف نامدار سده‌ی ششم هجری، در کتاب *کشف الاسرار و مکاشفات الانوار* که به زبان عربی نگاشته است، هنگامی که گزارش یکی از حالت‌های شهودگونه‌ی خود و دیدار با خدا در خانه‌ی خویش را می‌نویسد، ناگهان و ناخودآگاه زبان کتاب را فرومی‌گذارد و خطاب خدا به خود را به زبان فارسی (زبان دل خویش، زبان هستی و هویت ایرانی‌ی خود) بدین گونه می‌آورد: «ای روزبهان! من ترا به دوستی برگزیدم»^{۱۹} غالب دهلوی که در خاوری‌ترین بخش حوزه‌ی فرهنگ ایرانی زندگی می‌کند، در بیان حال و سخن گفتن از ژرفای دل خویش، همه‌ی قراردادهای سیاسی و جغرافیایی را برهم می‌زند و اوج هنر خویش را در سروده‌های فارسی‌اش می‌داند: «فارسی خوان تا ببینی نقش‌های رنگ‌رنگ / بگذر از مجموعه‌ی اردو که بی رنگ من است»^{۲۰}

امروز نیز اگر مادر قشقایی تبار و ترکی زبان، روان فرزندان خویش را با نقل داستان‌های شاهنامه آرامش می‌بخشد و آنان را به خواب نوشین فرو می‌برد^{۲۱} و مادر تاجیک - حتا در بیرون از مرزهای جغرافیایی کنونی ایران - برای فرزندان‌ش دیوان حافظ می‌خواند و آن دیوان را زیربالش فرزندان می‌گذارد و هر تاجیکی که به شیراز و به زیارت آرامگاه خواجه‌ی رندان جهان برود، بدو لقب "حاجی" می‌دهند^{۲۲} و در کوچه‌ها و خیابان‌های بخارا و سمرقند، غالب رهگذران - که به ظاهر شهروند جمهوری ازبکستان‌اند - آشکارا خود را ایرانی می‌خوانند^{۲۳} و پیکره‌های بارید و فردوسی زیوربخش میدان‌های شهرهای آن ناحیه می‌شود، اینها و ده‌ها نمونه و مثال دیگر حکایت از آن رازواری شگفتی می‌کند که ما از آن به "هویت ایرانی" تعبیر می‌کنیم و هنوز تاشناخت دقیق و همه‌جانبه‌ی آن راه درازی در پیش داریم.

بوآیند سخن

هرچند کاربرد واژه‌ها و ترکیب‌هایی چون "ملت" و "ملیت" و "ملی‌گرایی" به مفهوم امروزی آن در زبان فارسی و در میان ایرانیان، به نسبت تازگی دارد و برگرفته‌هایی است از nation و nationalism و nationality غربی؛ اما مفهومی چون "هویت ایرانی" - اگرچه ترکیب واژگانی آن، پیشینه‌ی کهن ندارد - از روزگاران

کهن در اندیشه و فرهنگ ایرانیان حضور داشته و روز به روز بار فرهنگی ژرف تر و گسترده تری یافته است. همه‌ی واقعیت های عینی تاریخ و فرهنگ ایران، شهر تأییدیست بر درستی این حقیقت انکارناپذیر و پاسخ ردیست به نظریه پردازی که هدفی جز نادیده گرفتن چنین حقیقتی ندارند.^{۲۴}

"هویت ایرانی" - آن گونه که پاره‌یی از کسان القای شبهه می‌کنند - مسئله‌یی "لاینحل"^{۲۵} نیست و با آن که در یک منطقه‌ی جغرافیایی تجسم قراردادی می‌یابد، پیش و بیش از هر چیز در ارزش‌های فرهنگی نمایان می‌شود که از دیدگاه قومی، زبانی، دینی و جز آن، سرشار از گونه‌گونیست و هیچ گونه برتری نژادی یا قومی یا زبانی یا دینی نمی‌تواند در آن مطرح باشد و بخش یا جنبه‌یی از آن را در سایه بگذارد. زبان فارسی با غنا و گستردگی شگرف و ادب سترگ خود، به دلخواه و پسند و نه از روی تحمیل و تحکم، زبان مشترک و ملی‌ی همه‌ی ایرانیانست؛ اما گویندگان و نویسندگان هریک از زبانها یا گویشهای قومی و محلی نیز حق دارند که زبانها و گویش‌های خود را به منزله‌ی زبان یا گویش برادر با زبان فارسی و در همزیستی فرهنگی با آن، به کار برند و دچار هیچ گونه تنگنایی نباشند. آیینها و جشنها و کنشهای فرهنگی و مذهبی و ویژه‌ی قومها و گروهها نیز در چهارچوب "یگانگی ملی"ی ایرانیان، ارزشمندست و آنان حق دارند که چنین رسمهایی را آزادانه و درکنار آیینها و جشنهای مشترک همگانی و سرتاسری برگزار کنند.

"یگانگی ملی" و "هویت ایرانی" از دیدگاه فرهیختگان امروز، تنها در درون چنین پیوستگی‌ی خودخواسته و گونه‌گونی شکل می‌گیرد. به تأکید می‌گویم: اشتباه نشود، امروز وقتی از "هویت ایرانی" سخن می‌گوییم، به هیچ روی قصد بازگستردن بساط ادعاهای پُرلاف و گزاف "وطن پرستی"ی افراطی (chauvinism) در میان نیست و نمی‌تواند باشد. رویکرد ما تنها به «خودآگاهی ملی‌ی ایرانیان»ست. ایرانی‌ی فرهیخته و پیشرو امروز، دیگر از "میهن پرستی" و "نژادپاک" و «آریایی بودن همه‌ی ایرانیان» و دعوای "ترک" و "فارس" و مقوله‌های مفسده انگیزی ازین دست سخن نمی‌گوید و برین باور نیست که: «هنر نیز ز ایرانیانست و بس!»^{۲۶} ایرانی‌ی آگاه امروزین، هوادار "میهن دوستی" و "ایران شناسی" و "خودآگاهی ملی" در متن یک "انسان دوستی"ی فراگیرست و در هرجا که زندگی کند، می‌کوشد تا ایران را با همه‌ی عظمت و شگرفی فرهنگ دیرینه‌اش بشناسد و به هر وسیله‌یی که می‌تواند به جهانیان بشناساند. ایرانی‌ی فرزانه‌ی

امروزی، بی آن که در مسابقه‌ی ابلهانه‌ی برتری‌ی قومی و نژادی و زبانی شرکت ورزد، می‌کوشد تا با نگاهداشت همه‌ی جنبه‌های ارزشمند «هویت ملی‌ی ایرانی»، رهرو سخت‌گام راه زندگی‌ی امروز و فردا باشد و با همه‌ی کشورهای بزرگ و کوچک، در شرایط برابری حقوق انسانی، در دادوستدی آزاد و رفتار و برخوردی آدمی‌وار بماند. ایرانی‌ی امروز نمی‌پذیرد که هیچ یک از رویدادهای اجتماعی، سیاسی، دینی و نظامی جهان پُراشوب کنونی و یا نظریه‌پردازی‌های من‌درآوردی و ویرانگر، اصل «هویت ملی‌ی ایرانی» و آرمان «پایداری و یگانگی ایرانیان» را در سایه بگذارد و ایرانیان را به درگیریها و کُنشهای شوم و بدفرجام رهنمون شود.^{۲۷}

رویدادها و جنگها و آشوبها و تَنشهای سیاسی-اجتماعی دوران معاصر، بویژه در دو دهه‌ی اخیر، این درس تلخ و هراس‌انگیز و عبرت‌آموز را به ما آموخته‌اند که ازین پس به هیچ وسوسه و فریبی، رهسپار سراب نشویم و گوهر ارجمند و بی‌همتای «هویت ملی» و «یگانگی ایرانی» را که نیاکان ما به ما سپرده‌اند، همچون جان خویش پاس داریم و با آگاهی و فرهیختگی هرچه بیشتر به آیندگان بسپاریم. چنین باد!

* این نوشته متن سخنرانی‌ی نگارنده است در دانشگاههای تورنتو، مونترآل و اتاوا (کانادا) در روزهای ۲۸، ۳۰ و ۳۱ می ۱۹۹۴. ج. ۵.

بازبردها و پی‌نوشتها:

۱. شاهنامه، مسکو، ج ۹، ص ۲۷۰، بب ۲۵۴-۲۶۱.
۲. برای نمونه ن. ک. به: شاهرخ مسکوب، ملیت و زبان؛ نقش دیوان و دین و عرفان در نثر فارسی، چاپ دوم، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۶۸ و ترجمه‌ی انگلیسی‌ی آن: Shahrokh Meskoob, *Iranian Nationality and the Persian Language*, Tr. by Michael Hillmann, Ed. John R. Perry, Mage, Washington D.C., 1992.
- همچنین برداشت‌های گروهی از ایرانیان زیر عنوان «کیستیم و از کجاییم؟» در مجله‌ی مهاجر، سال هشتم، شماره‌های ۷۱-۷۲، دانمارک، فروردین ۱۳۷۱، صص ۱۷-۳۵؛ پنج گفتار درباره‌ی «زبان و هویت ملی» از: ن. دریابندری، ن. نادرپور، م. ع. سپانلو، ا. کریمی حکاک و د. آشوری در کتاب نیمه، لوس آنجلس، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۶۹، صص ۳-۷۲؛ احمد اشرف، «هویت ایرانی» در مجموعه‌ی ایران دوستانه‌ی سال ۲۰۰۰، پاریس، ۱۳۷۱، صص ۱۴۳-۱۶۶؛ ج. خالقی مطلق و ج. متینی، «ایران در گذشت روزگاران» ایران‌شناسی، سال چهارم، شماره‌ی ۲، تابستان ۱۳۷۱، صص ۳۳۳-۳۶۸.
- 3- Mostafa Vaziri, *Iran As Imagined Nation, The Construction of National Identity*, Paragon

House, New York, 1993.

نویسنده‌ی این کتاب، چکیده‌ی دو فصل از تئ فصل آن را با عنوان «نقدی پیرامون ایران و هویت ایرانی» در فصلنامه‌ی *ره‌آورد*، شماره‌ی ۳۳، بهار ۱۳۷۲، صص ۱۱۴-۱۲۶ آورده و به بحث و تحلیل درباره‌ی آن پرداخته است.

۴. توصیف "دکتر مصطفی وزیری"ست از برداشت‌های "دکتر جلال متینی" و "دکتر جلال خالقی مطلق" در گفتار «ایران در گذشت روزگاران»: ن. ک. به: مصطفی وزیری، «نقدی پیرامون ایرانی و هویت ایرانی»، ص ۱۱۴.

۵. برای بحثی فراگیر و روشن‌گر درین زمینه ن. ک. به: احمد اشرف، «هویت ایرانی».

۶. نگارنده‌ی این گفتار، شمار کاربردهای پاره‌ی ازین واژگان در برخی از متنهای کهن بازمانده از ایران پیش از اسلام و آغاز عصر اسلامی را در یادداشتی در *ایران شناسی*، سال پنجم، شماره‌ی ۱، بهار ۱۳۷۲، ص ۲۲۵ آورده است.

۷. زامیادیش، بندهای ۴۶-۶۴ (*اوستا، کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی*، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران، مروارید، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۴۹۲-۴۹۷).

8. R. G. Kent, *Old Persian*, New Haven, Connecticut, 1953, pp. 135-36 (Darius, Persepolis D.S.S. 12-24).

9. Karamak-i Artakhshir-i Papakan, tr. by Edalji Kersaspji Antia, Bombay, 1900, pp. 1-2, chaps.

1-4; G. Hermann, ed., *The Sasanian Rock Reliefs at Naqsh-e Rostam*, Iranische Denkmaler 13, Berlin, 1989, pp. 35-72.

۱۰. «دریغ‌ست ایران که ویران شود/ کُنام پلنگان و شیران شود/ همه جای جنگی سواران بُدی/ نشستنِ شهریاران بُدی/ کنون جای سختی و جنگ و بلاست/ نشستنِ تیز چنگ ازدهاست» (*شاهنامه*، مسکو، ج ۲، ص ۱۳۸، بب ۱۹۴-۱۹۶).

۱۱. ن. ک. به: *تاریخ سیستان به تصحیح ملک الشعرای بهار*، تهران، ۱۳۱۴، صص ۲۶۰، ۱۸۱، ۱۴۲، ۸۱، ۵.

۱۲. حمدآله مستوفی، *نزهة القلوب*، ویراسته‌ی گ. لسترنج، لیدن، ۱۹۱۵، صص ۱، ۱۸-۲۲، ۲۸.

۱۳. مأخذهای یادشده زیر شماره‌ی ۳.

۱۴. همان.

۱۵. برای آشنایی با دیدگاه اردشیر ن. ک. به: *شاهنامه*، چاپ مسکو، ج ۷، ص ۱۸۷، بب ۵۵۸-۵۶۲.

۱۶. تعبیریست در توصیف منش و کنش گشتاسب از ع. ا. سعیدی سیرجانی در کتاب *بیچاره*

اسفندیار.

۱۷. درباره‌ی دوگانگی و دوگونگی روایت‌های پهلوانی باستانی در متنهای فارسی میانه که بیانگر دیدگاههای دینی پیشوایان زرتشتی و شاهان ساسانیست و درخاستگاه‌های مردمی که به *شاهنامه‌ی فردوسی* رسیده و نماینده‌ی "هویت ایرانی"ست، ن. ک. به: مهرداد بهار، *سختی چند درباره‌ی شاهنامه*، تهران، سروش و نگار، ۱۳۷۲، صص ۲۶-۳۴.

۱۸. ماخذهای یاد شده زیر شماره‌ی ۳.
۱۹. به گفتاورد شاهرخ مسکوب، همان.
۲۰. گفتنی‌ست که زبان اردو، خود دربخش عمده‌ی واژگان و ترکیبشایش وامدار زبان فارسی است.
۲۱. جلیل دوستخواه، *مختصر در کوه‌های فارس*، مجموعه‌ی سخنرانی‌های چهارمین کنگره‌ی تحقیقات ایرانی، دانشگاه پهلوی، شیراز، ۱۳۵۵.
۲۲. دکتر وزیروف (وزیر فرهنگ تاجیکستان) درگفت‌وگویی با عنوان «درجست و جوی هویت گم شده»، *پژوهشگران*، نشریه‌ی داخلی مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، شماره‌ی ۱، آبان ۱۳۷۱، صص ۱۰-۱۳.
۲۳. به گفته‌ی «مسعود رجایی بخارایی» که سفرهای متعدد به تاجیکستان و ازبکستان داشته است و نکته‌های زیادی درین زمینه از زبان مردم آن منطقه به یاد دارد.
۲۴. به گفته‌ی مهرداد بهار: «تئوری‌ها وقتی حقیقت دارند که بتوانند واقعیت عینی داشته باشند. اگر واقعیتی عینی مفایر با تئوری باشد، متأسفانه این تئوری است که نیاز به تغییر دارد.» (ماخذ یاد شده زیر شماره‌ی ۱۷).
۲۵. ماخذهای یاد شده زیر شماره‌ی ۳. (در واقع چون نیک بنگریم، درمورد ملت‌ی چون ملت ایران، شناخت "هویت ملی" - همان گونه که گفتیم- آن قدر برهان روشن چون آفتاب دارد که مسئله‌ی درمیان نیست تا چه رسد به "مسئله‌ی لاینحل"! مدعیان، نخست امری بدیهی را به عمد پیچیده جلوه می‌دهند و از آن، معنایی اندیشه‌سوز می‌سازند و پس از یک سلسله‌ی کُز و فُزهای پژوهشی، "مسئله‌ی خود ساخته را "لاینحل" اعلام می‌کنند!)
۲۶. یا آن گونه که بربنیاد ضبطی نادرست، شهرت یافته است: «هنر نزدایرانیان . . .»
۲۷. به گفته‌ی فردوسی: «ستیزه به جایی رساند سخن/ که ویران کند خانمان کهن».